



نظم الکلام

شوری ترقی اہل اسلام

بترغیب شرکت جلد ہفتم

محرم ایجوکیشنل کانفرنس

دہلی

پیشوا ملک گہر سنگ مالہ پنجاب مولوی سید محمد اشرف صاحب رئیس مدرسہ

دوکیل عدالت جمعی کانپور

در مطبع نامی محمد حرمیت اللہ علیہ طبع نمود

۱۸۹۲ء





۷۶۲

# بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونصلی علی رسولہ الکریم وآلہ واصحابہ ہدایہ الصراط المستقیم

توضیح  
تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

ببین تا لب بایم شد آفتاب	الاکرمی خواه قومی شتاب
نظر کن که چون پای و شد بگل	بیاگرهی خواه قومی بدل
نگر آچه فست بروی جفا	بیاگرهی خواه قومی بیا
بعالم علمها برافزینند	بقومی که سر فلک شتند
بعلم و فضائل بدانش در	بقومی که هر فرد او بوچست
سبق بر بسیار از دیگران	بقومی که محکوم او بر جهان
علوم و هنر با قون و حکم	بقومی که آور ذریر و شلم
هم بود و هم اتفاق و صفا	بقومی که مهر و خلوص و وفا

مستحق آدم و حوا  
در این عالم

<p>بیکدست دنیا بیکدست دین نماید به آثا بر پیشین نشان سزای موعوده خود یافتند بلاها بر آمد آفات هم که ادبار و خاری و سستی دل نه همدردی قوم و جوش ملی نمودند پیدای بجایش نفاق بخوردند از خوان افلاس خون عبادات و خشیه پر داشتند خیالات و عبادات خیرالام مرد و خیر اسلام را نیک بین</p>	<p>ق بقیو میکده حکمران آتچنین منی بنیم اکنون کسی لچان ز حکم خدا سر جو بر تافتند هنر با رفت و کالات هم نه اقبال دولت چستی دل نه خلق و مروت نه بهت قوی و نافت از گم گشت ایفاق بشستند دست از علوم و فنون صفات حمیده پذیرا شدند بالاجمال آوردند اندر مسلم اگر خواهی ای یار تفصیل این</p>
---	--

گهرهای معنی چه در نظم سفت  
 کسانی که دنیا پس انداختند  
 بنا کرده تکیه بر علم و عمل  
 کسانی که تقدیم دنیا بر دین  
 بجهت کمال و قوی ساختند  
 چنان داشتند اندرین انماک  
 چنان گرم رود طریق حصول  
 ندیدم کی را هم از صد هزار  
 بسی دیدم اندر تبار و دیار  
 که بی بهره از کام دنیا شدند  
 چون قابل کار دین آمدند

که حالی سعدی قشنگ گفت  
 سو علم دینی فرس تاختند  
 نگذشتند در کار دنیا خلل  
 نمودند تحصیل علمش چنین  
 که بازی دین نیز در باختند  
 که از جان و دل با دین رفتند  
 که هم رفت یاد خدا و رسول  
 که در دین دنیا بود کامگار  
 درین قوم اصحاب غلبت شعار  
 معطل هم از کار عقبی شدند  
 هم از بهره دنیا چنین آمدند

در تعلیم دینی مسلمانان  
 نه نمانند

در تعلیم دینی مسلمانان  
 نه نمانند

در دنیا کام نمانند و در دین دنیا  
 دست را آفت بر آید

بکن رحم یا رحم الراحمین  
 صد افسوس و صد حیف و حسرت  
 چو خدین هستند ای همقرین  
 که هرگز نفروم و حق آبخشین  
 چو ملزوم و لازم شده باشین  
 و دین ست فلان از بختین  
 همه جامع دین و دنیا شدند  
 باین تاجه که روز پیشینیان  
 خداوند دنیا خطا و اریست  
 با و ترکب خطای است و زیون  
 زنجینه بار و چسب را رفتی

بدادند از دست دنیا و دین  
 بر اینا است از هر طرف این صدا  
 الا ما نه پنداری دنیا و دین  
 خیال خطا و محال است این  
 بتر و یک من هر دو دنیا و دین  
 نه دنیا است متغنی از کار دین  
 صحابه که در امت اعلی شدند  
 یقین گزیناید از این بیان  
 ندانی که دنیای ندم و محبت  
 خلاف اکسیت دنیای دین  
 چو معنی دنیا تو در ریاضتی

تذکره دنیا و دین مثل لازم  
 لازم است و خطایین

تذکره دنیا و دین  
 دین و دین

تذکره دنیا و دین  
 دین و دین

چو مفهوم دنیا نیست پس  
 نمایم کسب علوم و فنون  
 آن روز باینکه درهند ما  
 هنرهای یورپ عیان ساختند  
 بدادند آوازه عمام را  
 نمودند پیداز روستای کرم  
 چو دیدند دُرهای علم و فنون  
 زجان دل از بهر سودا شوق سیر  
 خریدند و بردند و افراشتند  
 زنافهمی خویش اسلامیان  
 نهادند و رفتند و نگریستند

ناتیم ما چون بیدان قوس  
 شک و هم ساریم از سرزدن  
 نهادند علم و فنون را بس  
 بقضای مغرب سپرداختند  
 کشادند و درهای انعام را  
 فنون و پسر با علوم و حکم  
 بیار عالم قرون در قرون  
 نمودند امت دایم اقوام غیر  
 نهادند و خوردند و نپاشتند  
 بیک سو کشیدند رخ زان میان  
 بماندند و دیدی که چون بستند

نکارید که علوم و فنون  
 فنون مغرب است

نارفتند به فنون و فنون  
 تحصیل علوم و فنون و فنون

نارفتند که علوم و فنون  
 علوم و فنون که در میان

فلاکت نام سلطان  
موجوده حالات فلاکت

یکی هست در تیرگیست اسیر  
یکی راز دست فلاکت طعنا  
یکی هست از افلاس خاطر پریش  
یکی هست در بحر آفات غرق  
یکی بر دزدان بار بس رنجنا  
یکی در مصائب گرد هموم  
یکی فاقه دارد و گریه گل  
یکی زان میان از همه بدترین  
الای گرفتار سیخ و بلا  
بنافهمی و غفلت خوشتن  
کشید پر دست از تیرا بر خوشتن

از غایت کرم و دراز  
ظلمت کرم و دراز

پیشانی محتاج زمان شب  
نصیب خون جگر صبح و شام  
ز جور صد آلام شد سینه ریش  
فتاده است در خرمن عیش برق  
ترد که بر آمال دل پنج  
یکی در شد اندر در غموم  
یکی تنگ وزی گرتنگ دل  
نه در دست و نه در دست و نه  
بصد کرب آفات و غم مبتلا  
چه دیدید صد مات صد محن  
بریدید آه آنچه آمد پیش

بداوید وقت مناسب است  
بداوید از دست تدبیر را  
سکایات و همت فعلی  
اضی ماضی حالیا چشمها  
به وادست در علم قوت اله  
پنجشید در علم نیروی زود  
به انعام عامت بهر جای  
شوده است ابواب خیر و صلاح  
بهر جا پسو اس و آزادیت  
چه عامت گنج علوم و فنون  
باقصای گیتی قناده است شور

پیش در قوم گشتید است  
نمودید بدنامت تدبیر را  
که از ماست بهاست قول صحیح  
کشاید و بینید صنع خدا  
که کویت و پیش او همچو گاه  
که ماست در دست او همچو مور  
کز و مستفید است بهر طالبی  
میتاست اسباب فیض و فلاح  
بهر کوچه و راه آبادیت  
که غوغاست از وی و ن بون  
که دارد ترقی علیه چه زور

اشاره بقرائن است  
که ماست  
در صفت علم در کمال عالم  
دست در تقارر اشیا و تدبیر  
دست در مست علم  
دست در انوار

نه مخدوش اسفا و دوزخ از  
نه حاج کسی بهر میل دین  
چو خواهید کسب علوم و فنون  
چه مطلوب خاطر تجارت بود  
و گرد نظر علم حکمت بود  
همه عام و آسان نبویست و  
چنین وقت آلائی تشریبه  
تأبید و مدید این وقت را  
تأبید و کوشید با جمیع کل  
بیانید ای دستگیران قوم  
قدم رنجی ای پیشوایان قوم

که هر جای در فتح و نصرت باز  
نه مانع تعلیم و تکمیل دین  
میست سامانش از حد و زون  
و گر میل علم فلاح است بود  
چه حرفت بود یا که صنعت بود  
پی دفع افلاس و نکبت بقدر  
بدان نعمت غیر مشرقیه  
ز دست خود اکنون برای خدا  
بچینید از باغ آرام گل  
جو آنان خردان سپران قوم  
دمی افت ای نهاییان قوم

کار بکار وقت بوقت  
نیست و نیست و اندک  
خطاب بایم و خطاب بشنید و ایستادگی  
کافران برای خود تقدیر و فی سترای افلاس قوم

شاید ای کامکاران قوم	بیایید اسے نامداران قوم
شاید ای جانانان قوم	بیایید ای غمگاران قوم
شاید ای اشکباران قوم	بیایید ای دل فگاران قوم
شاید ای درویشان قوم	بیایید ای مستندان قوم
که سازیم با ہم بطبع کی	علاجی پی علت مغلسی
بیایید با ہم در دم ز نیم	گرمای آرا فرا ہم کنیم
بعاوات خود با تبدل کنیم	تدابیر دفع تنزل کنیم
در اجلاس شوری جماعت کنیم	سخنهای یاران ساعت کنیم
نمایم از مشوره کارها	ز دایم از همه گرفتارها
پی مشوره حکم فرموده اند	که ما مور حضرت نبی بوده اند
بسا خیر و برکت شوری شود	بسا ضیاع و نکت شوری رود

صحابه که ممتاز دوران شدند  
 توصیف شان رنگم قبلکم  
 پیمیش شه وقت بعقل و داد  
 خوشا خسروی میکند شاد کام  
 شتابیدای دوستداران قوم  
 سگالیم اسباب برکات را  
 تدابیر سازیم و چاره کنیم  
 جمعیت شرع و امر خدا  
 حصول زرد دولت جاه و مال  
 نه فرمودنیش عدا حی ریم  
 کسانیکه از راه ما بخسرو

الحمد لله رب العالمین  
 قال المرحوم فیلس

بازار شریک شریک  
 ذکر حق بیرون کردن

دانش  
 نهی از عداوتی  
 زرد خیال پاک شود

بشوری خداوند گمیان شدند  
 بگفت امرم شورى و پیم  
 اساس حکومت بشوری آنها  
 نمودش چه خوش پالینت نام  
 بیایید مردان و یاران قوم  
 زدایم افلاس و نکبات را  
 ورقهای ادبار پاره کنیم  
 ترقی نمایم لا انتها  
 نه ممنوع شرعی نمی خشنود  
 نکردت منقش رسول کریم  
 بدارند در خود خیال روی

با حکام دینی تصور کنند  
 خیال است خام و تصور خطاست  
 بیاندهش نیست چیز نئی این  
 ندانی که چون طرح انداختند  
 مطابقه بحسب راحت و است  
 به دلی است محبت خوش نام این  
 در انجا همه روی آورده اند  
 به ماه و سیمبر سال روان  
 چه اجلاس فتح اساست این  
 چه مجلسه که فتح نهاست این  
 چه مجلس که ممتاز و ادیب است

که ستر ترقی دنیا و سعادته  
 برین بودن امری و خطا و خطاست  
 نظر کن بحالات پیشینیان  
 کجا غم نرم کوش ساختند  
 که دار الحکانه ز شایان است  
 که فرمودش آبا و شاه جهان  
 که اجلاس شوری یا کرده اند  
 پسین هفته اش شد معینان  
 پی شتر قومی باست این  
 پی اتفاق و دو دوست این  
 که در عهد مایان خویش ندید

قضا کان زمان  
 بنسبش

سنت علی بن ابی طالب

چه نزم همایون بهم آمده  
 بنا ساختش مرد پیری عظیم  
 خدا یار بانی جلسم تمام  
 مطمحش بامرو نوایی بدار  
 بایمان دین عمر خوش بده  
 بهرد و جهان دار و از بزرگ  
 و رادار خوش تا بوقت اخیر  
 تعالوایا ایها المسلمون  
 ائمتوا یا ایها المؤمنون  
 و یا ایها معشر المسلمین  
 بیایید یا جمیع میعاد را

نشان دگر بانی مجلس  
 عباس خیر عقیق او

نوشته خیر عقیق  
 و یا ایها معشر المسلمین  
 و یا ایها المؤمنون

که در دور پیشینه کم آمده  
 خردمند و دانا عقیق و فهم  
 بده عیش و توفیق خیر تمام  
 بامنش زنج و تبااهی مدار  
 بهر کار اعلیٰ فتوحش بده  
 که در دست او هست کای و گ  
 مسلمان اسلامیا را طهر  
 الی مجلس القوم تو تعقلون  
 الی نصره القوم تو تشعرون  
 علیکم باخلاصکم جمعین  
 به بنید زور خدا و او را

نوشته خیر عقیق  
 و یا ایها معشر المسلمین  
 و یا ایها المؤمنون

ز باج و آزار و انشوران  
 که او مایه عیش و راحت شود  
 ز بستی بر آئیم و بالا رسم  
 اگر چه ز اطوار قوم لیجوان  
 جواب ز ترقی خود داده اند  
 ولیکن نشاید که ما دست را  
 بعالم که ما را خور و خوابست  
 بتر و خرداوست مختل مزاج  
 مخوان که تدبیر و انقیاس  
 کسانیکه از راه بد اختری  
 ندارند بیم خلافتش بدیل

بر آیم شاید دُری بر کران  
 مگر دفع فقر و فلاکت شود  
 بتکلیف و درجات الارسم  
 عیانست نومیدی بیکران  
 همانا که از دیر افتاده اند  
 کشیم از تدابیر دفع بلا  
 یقین دان که او جای سیبست  
 که سازد در امراض ترک علاج  
 خلافت خدا و نبی هم شناس  
 پیرینند در امر دین سرری  
 هراسان از اختلافش بدیل

در وقتیکه در میان  
 هست که باقی است  
 و انصاف قوم خود

فکر است از ترقی قوم

در کارهای دین و دنیا  
 به نام دنیا و آخرت

گفته اند و سرزنش کرده اند  
 زبانی بیانی از کون فساد و فساد  
 صفا شریف و خرد

ندارند نقاد کلمات را  
 بر نیاست قهر خدا و فرزند  
 ره راست کردن بی شبهه گم  
 چو خوانند این فرقه را باین  
 باین دل خوش و جانم عبقری  
 بدانند در پناه عصیان خنجر  
 ز بهر چنین فرقه اید و ستان  
 خلاف پیمبر کسی ره گزید  
 کسانیکه زین راه برگشته اند  
 پندار سعدی که راه صفا  
 چنین فرقه ضاله ای حلیب

این فرقه  
 است که  
 در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

نه قلب و جوارح نه حرکات را  
 یقیناً فلا یفعل المجرمون  
 فویل لهم ثم ویل لهم  
 سوار شد و تمیل رکان دین  
 نمایند این محبت قمری  
 نه راضی از ایشان فی رسول  
 چه خوش گفت سعدیست پوشا  
 که هرگز بمنزل نخواهد رسید  
 برقتند و بسیار گشته اند  
 توان رفت جز در پی مصطفی  
 ز رحمت بعید و بر رحمت قرب

در اسلام هستند این نام را  
 چرا اسلام نام است و ای آن  
 چو شد ثابت امری حق رسول  
 از اسلام رقتند و فاجر شدند  
 چو گشتی بتسلیم احکام هست  
 خدا رحم بر حال ایشان کناد  
 باینان نماید هم این کرم  
 که رانند نامش بیک زبان  
 نخواهم ازین بیش طول کلام  
 الهی بحق رسول که تم  
 الهی بحب او نبی بشیر

نمودند بدنام اسلام را  
 پی تسلیم حکم خدا و نبی  
 کنند از زبان و دلش نا قبول  
 یقین دان که داند کافرشند  
 چرا دعوی نام اسلام هست  
 و ز ایمان کامل نصیبی نداد  
 که دارد در اسلام ثابت قدم  
 در نیست هم نیست مردشان  
 کنم ختم این بر دعا و السلام  
 که گفتی بشان رفوف و حیم  
 که دادی خطابش سراج نیر

نور اسلام  
 سید محمد هادی

دعای خیر بر  
 مجرات دین

خاتمه و دست ترقی  
 نبی در دوزی قلم

که فرمودیش رحمة العالمین	اتمی پے خاتم المرسلین
که بودند یاران مجاہدین	پی آل طہار و صحاب
ترقی دنیا و دینی بسم	بدہ آتش رفیع و کرم
ترقی دنیا ترقی دین	عطا کن تو یا ارحم الراحمین
خلوصش و باہمی اتفاق	از دو درکن مفلسی اتفاق
که سازد قوم باور شیخند	ب عالم کنش اعلی و ارحبند
بدار اکرم و اشرف و محترم	چو کردی خطابش بخیر الامم
یکوین خوشنود باشند زما	با خیرت ناست ہم این دعا

اشعار نام نامی

مصنفہ خاکسار محمد اشرف حسنی الحسینی عفا اللہ عنہ سیاتہ  
 باہ جامدی الاولی ۱۳۱۸ھ من ہجرت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم مطابقت  
 ۱۴ نومبر ۱۹۰۲ء عیسوی



028f

19150188

This book is due on the date  
last stamped. A fine of 1 anna  
will be charged for each day the  
book is kept over time.

471

С. 17

471 19150101  
19150101